

اوضاع مذهبی گیلان در دوره صفویه

حبیبه مختاریان^۱

فاطمه بینشی فر^۲

چکیده

گیلان در طول تاریخ همواره یکی از مناطق مهم و تأثیرگذار در تاریخ ایران بوده است. اما هم زمان با ظهور صفویان به جهت موقعیت خاص جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی بر اهمیت و اعتبار آن افزوده شد، به گونه‌ای که در نظام ایالات عصر صفوی از اهمیت خاصی برخوردار گشت. گیلانیان هنگام اقامت اسماعیل میرزا نقش زیادی در باورهای فکری و مذهبی اسماعیل میرزا داشتند. سادات کیا بین سده‌های هشتم تا دهم ه.ق قسمت وسیعی از گیلان، به ویژه گیلان بیه پیش با مرکزیت لاهیجان را در دست داشتند. این خاندان ابتدا زیدی مذهب بودند و به هنگام قدرت یابی صفویه به تشیع اثنی عشری گرویدند. امیران آل کیا لقب کارکیا داشتند که به معنای شاه یا حاکم است. خاندان حکومتگر محلی گیلان عنوان کیا داشتند و خاندان آل کیا پس از رسیدن به قدرت، سلسله حکومت خود را کارکیا یا آل کیا نامیدند. در دوره شاه تهماسب اول و شاه عباس دوم به جهت اهمیت اجتماعی و اقتصادی گیلان نخست حکومت‌های محلی را محدود نموده و سپس آن‌ها را ساقط نمودند. از این زمان با وجود تسلط صفویان بر گیلان این سرزمین به صورت کانون شورش‌های ضد صفوی درآمد زیرا ثروت‌های گیلان توسط صفویان غارت می‌شد. با این حال حضور سیاسی صفویان بر گیلان موجب ارتباط جهانی این سرزمین با جهان غرب شد و مسیر تجاری غرب با ایران گشوده شد.

کلیدواژه‌ها: صفوی، گیلان، تشیع، کارکیا، خان احمد.

^۱ کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

^۲ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه شیراز

مقدمه

شرایط اقلیمی گیلان، نقش مهمی در جذب مخالفان مذهبی خلافت عباسی و حکومت‌های مرکزی ایران داشت. اولین گروه‌های مذهبی که برای فرار از دست دشمنان و گسترش دعوت خود، به این سرزمین روی آوردند، علویان بودند. فرقه‌ی زیدیه مهم‌ترین گروه مذهبی بودند که توانستند طرفداران زیادی در گیلان به دست آورند. مهم‌ترین رویداد مذهبی و سیاسی گیلان در عصر آل کیا، پناهنده شدن اسماعیل میرزا به این سرزمین بود. آل کیا در هنگام اقامت اسماعیل در لاهیجان، تأثیر زیادی در تقویت آموزه‌های تشیع اسماعیل میرزا داشت. پس از قدرت‌گیری صفویان، اوضاع مذهبی و سیاسی در ایران تغییر یافت. حاکمیت صفویه در طول دوران شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول توانست بیشتر سرزمین‌های سنی نشین ایران را به زور شمشیر و با تبلیغات مذهبی، شیعه مذهب نماید، اما سرزمین گیلان تا سال ۹۳۲ق. کماکان بر مذهب تشیع زیدی باقی مانده بود. به نظر می‌رسد. علاوه بر دشواری‌های متعدد صفویان در مرزهای غربی و شرقی، گیلان و حکومت‌های محلی آن تهدیدی برای قدرت صفویه محسوب نمی‌شد. حکومت صفویه پس از تثبیت در ایران و تحریک‌های سیاسی حاکمان گیلان (ارتباط با روسیه و عثمانی) در نیمه‌ی قرن دهم هجری این ولایت را به عنوان تهدیدی خطرناک برای ادامه حکومت خود می‌دانستند. بنابراین پس از تثبیت قدرت صفویان در ایران، آل کیا که مذهب زیدیه داشتند در این زمان رقیب صفویه محسوب می‌شدند. حاکمان آل کیا پیش از یورش صفویان به سرزمین گیلان و برای جلوگیری از چنین واقعه‌ای به قدرت سیاسی و مذهبی تشیع امامی پی برده بودند؛ از این رو در صدد برآمدند تشیع اثنی عشری را جانشین زیدی‌گری نمایند. صفویه از نفوذ معنوی خاندان کارکیا که آن‌ها طی چند سده به ویژه در قرن‌های نهم و دهم هجری کسب کرده بودند، آگاه بودند. این تمایل آل کیا در گرایش به تشیع امامی، برای دوری جستن از نابودی توسط صفویه بود.

در این پژوهش سعی شده با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و استفاده از منابع و مآخذ کتابخانه‌ای به بررسی اوضاع مذهبی گیلان در دوره صفوی و تغییراتی که در این منطقه صورت گرفت، پرداخته شود.

جغرافیای تاریخی گیلان در ادوار تاریخ

گیلان را به عربی جیل و جیلان گویند، حدّ غربی دیلم و گیلان، قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری و حد جنوبی آن قزوین است و حدّ شرقی آن باقی ری، طبرستان است و حدّ شمالی آن دریای خزر است. گیلان در مغرب طبرستان است. گیلان و گیل را چون معرب کنند جیلان و جیل شود (ابوالفدا، ۱۳۴۹: ۴۹۲). در مورد موقعیت جغرافیایی گیلان گفته شده: «باران در آن ولایت زیاد بارد و گاه باشد که چهل شبانه روز مستمر، باران بارد. برنج و ماهی در آن ولایت بسیار خورده شود مردان ایشان، ابریشم سازند و زنان ایشان برنج کاری نمایند» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۱۶).

از سرزمین گیلان پاره‌ای از مورخان یونانی نام برده‌اند. به احتمال این سرزمین به علت آن که محل سکناى طوایف گیل بوده به گیلان اشتهار یافته است (طاهری، ۱۳۴۷: ۲). نام گیلان از کلمه اوستا وارنا، که نام ناحیه‌ای در شمال کوه البرز است مشتق می‌باشد. کلمه گیلان از صفت بومی وارنا مشتق شده است که به مرور در تلفظ به صورت گیلان در آمده است (رابینو، ۱۳۵۰: ۳). گیل‌ها و اماردها که در ازمنه قدیم کادوزی نامیده می‌شدند قرن‌ها پیش از میلاد مسیح، استقلال داشته و تسلط سلاطین همجوار را به خود نمی‌پذیرفتند، هم چنانکه با مادها جنگیده و مدی را غارت کردند (فخرائی، ۱۳۵۴: ۲۱۱). تاریخ گیلان با تکیه بر پاره‌ای اشاره‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی به دوره پیش از آخرین یخبندان (بین ۵۰ تا ۱۵۰ هزار سال پیش) می‌رسد. با مهاجرت آریایی‌ها و دیگر اقوام به این سرزمین از آمیزش مهاجران و ساکنان

بومی منطقه، قوم‌های جدیدی پدید آمدند که در این میان دو قوم گیل و دیلم اکثریت داشتند (عطاری کرمانی، ۱۳۸۶: ۵۸۰).

در دوره باستان، کوروش کبیر برای فتح بابل از گیل‌ها کمک خواست و اینان به روایت گزنفون به یاریش شتافته سلطنت مدی را منقرض نمودند. اردشیر (به روایت پلوتارک مورخ یونانی) تصمیم گرفت گیل‌ها را بزور مطیع کند و در اجرای این تصمیم به کادوزی حمله برد لیکن به مقصود نرسید مهاجمین به وضع بدی دچار شده، ناچار شده به عقب نشینی شدند. خودمختاری کادوزی‌ها نه تنها در عهد هخامنشی بلکه در زمان ساسانیان نیز ادامه داشت. در عهد شاپور اول کادوزی‌ها دعوت شدند که در معیت پادشاه ساسانی در جنگ با والرین امپراطور روم شرکت کنند گیل‌ها دعوتش را پذیرفتند و نتیجه این همکاری غلبه بر امپراطوری روم و دستگیری والرین شد (فخرائی، ۱۳۵۴: ۲۱۱). در دوره‌ی ساسانیان از دو طایفه «گیل» و «دیلم» نامبرده می‌شود. گیل‌ها در قسمت جلگه و سواحل بحر خزر که امروزه شهرهای رشت، لاهیجان و فومن را تشکیل می‌دهند ساکن بوده‌اند. دیلم‌ها در نواحی کوهستانی و در حدود رودبار و الموت مسکن داشتند. از این سرزمین در کتاب اوستا، وارنا نام برده شده و در دوره اسلامی بنام دیلم و دیلمستان و گاه گیلان مرسوم بوده و امروزه تمام این ناحیه را گیلان می‌نامند. دو طایفه گیل و دیلم تا حدود قرن هشتم هجری از یکدیگر مجزی زندگی می‌کردند و در مقابل هجوم بیگانگان با هم متحد و از آن پس با هم در آمیخته و ساکنین امروزی گیلان از امتزج آن دو طایفه است (فومنی، ۱۳۵۳: ۱۴).

گیلان یا مرز دیلم همواره مسکن دلاوران و پهلوانانی بوده که زندگانی آن‌ها سراسر مبارزه و قهرمانی بوده است و هرگز در مقابل دشمنان خارجی تسلیم نشده‌اند و با نهایت شجاعت از وطن خود دفاع می‌کرده‌اند. جهانگیران عرب و ترک که سرتاسر کشورهای آسیا را در تحت تصرف آوردند و تا درون اروپا و افریقا نیز پیشرفت کردند از تسخیر این ناحیه کوچک عاجز مانده و به عجز خود اعتراف نمودند (همان: ۲۳). گیلان در دوران هجوم عرب دارالمرز نامیده

می‌شد، چون حدود متصرفات اعراب در این نقطه پایان می‌یافت. سرزمین گیلان قبل از صفویه به دو ناحیه بیه پیش و بیه پس مشهور بود و شهر رشت امروزی از نقاط عمده گیلان بیه پس محسوب می‌گردیده است (افشار سیستانی، ۱۳۷۲: ۳۸۹).

سراسر کرانه‌ی دریای خزر در دوران غزنویان و سلاجقه در دست امرای خاندان مشهور باوند از حکومتی تقریباً مستقل برخوردار بود که این استقلال با ظهور صفویه و مخصوصاً از هنگامی که افراد آن خاندان اشراف را ساختند از بین رفت (طاهری، ۱۳۴۷: ۳). در حمله مغول، گیلان دارای دوازده شهر بود که هر یک امیر مستقل حکومت می‌کرد. این سرزمین بعدها بوسیله‌ی هشت تن از امیران که استقلالی نداشتند، اداره می‌شد (رابینو، ۱۳۵۰: ۴). در قرن هفتم هجری مردم ناحیه جلگه‌ای بیه پیش شیعه زیدی و ساکنین بیه پس حنبلی بودند. در دوره صفویه، گیلان زیر حکمرانی سلطان در بند است. «این سرزمین از بسیاری جهات دیدنی و زیبا بود، زیرا درختان و زمین هنوز سبز بودند زمین اینجا دارای خاکی مستعد کشاورزی است و از برنج، گندم و غلات غنی است. احشام چه در زمستان و چه در تابستان در چراگاه‌ها می‌چرند از این رو گله داران برای احشام خود علوفه ذخیره نمی‌کنند» (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۴۲).

لاکهارت در مورد موقعیت گیلان در دوره صفویه بیان می‌کند، در دوره صفوی، در مغرب مازندران، گیلان قرار داشت و شامل زمین‌های حاصل خیز میان سلسله جبال البرز و دریای خزر و مستور از جنگل بود و مثل امروز هوایی مرطوب داشت. رشت مثل امروزه شهر عمده آن محسوب می‌شد. بهترین ابریشم ایران از ناحیه لاهیجان به دست می‌آمد. در اواخر قرن هفدهم میلادی گیلان جزء املاک خاصه گردید (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۶).

گیلان در زمان صفویه به دو ناحیه بیه پیش و بیه پس تقسیم می‌شد بیه پیش شامل قسمت شرقی سفیدرود و مرکز آن لاهیجان بود. بیه پس به بخش غربی سفید رود به مرکزیت رشت گفته می‌شد. بیه پس به غیر از رشت شهر بزرگ دیگر به نام‌های فومن، تولم و گسکر داشت (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۹۸).

در مورد گیلان باید گفت که کوهستان‌های آن پوشیده از جنگلهای انبوه و نفوذ آن‌ها برای کسانی که اهل محل نباشند، دشوار است. نکته دیگر، گیلان به خاطر تمایل مردم آن به آزاد زیستن دارای حکومت‌های مستقل در رشت (بیه پیش) و لاهیجان (بیه پس) بود. این حکومت‌ها عموماً فراریان از ستم حاکمان را پناه می‌دادند (پارسادوست، ۱۳۷۵: ۱۲۵).

اوضاع مذهبی گیلان تا اوایل دوره صفویه

سرزمین گیلان و دیلمستان سنت دیرینه‌ای از نهضت‌های شیعی را پشت سر داشت. خاندان شیعی آل بویه که حکومت عباسیان را تحت سلطه خود در آوردند از این سرزمین برخاستند. بعد از آل بویه چندی علویان گیلان و اسماعیلیان و حکام محلی نظیر وهسودان و آل ماکان کاکای و استاندار رستم‌دار بر خطه گیلان حکومت کردند. از زمان حکومت علویان بود که نفوذ مذهب زیدی کم کم در گیلان ریشه دواند و به صورت مذهب مسلطی در آمد. حمله مغول به ایران باعث شد که گیلان تحت سلطه این قوم درآید ولی وجود معابر صعب العبور، کوه‌ها و جنگل‌ها و باتلاق‌ها و حتی آب و هوای مرطوب آن از رخنه بیگانگان به این سرزمین جلوگیری می‌کرد، از این رو گیلان همچنان تحت قدرت حکام محلی باقی ماند. اسماعیلیان پس از فتح قلعه الموت بدست هلاکو در سال ۶۵۴ق. و فروپاشی قدرت آخرین دژ محکم آن‌ها اجباراً پرکنده و به گسترش عقاید خود در بین مردم پرداختند. نفوذ تشیع در سرزمین گیلان و دیلمستان به مقداری بود که وقتی حکومت ایلخانان از بین رفت و ملوک الطوایف در سرزمین‌های شرق اسلامی پا گرفت، گیلان به سهولت پذیرای عقاید و اندیشه‌های شیعی مخصوصاً تشیع اثنی عشری گردید (آژند، ۱۳۶۳: ۳۲۳).

جد سادات کیای گیلان، سید امیرکیا از سادات حسینی بود که در سال ۷۷۳ق. از ملاط و گیلان خروج کرد و در شکور کلارستاق به تبلیغ تشیع اثنی عشری پرداخت و در ناحیه کلار دشت، دعوت حق را لیبیک گفت (همان: ۳۲۴). سید امیرکیا فرزندان متعددی داشت که

بزرگترین آن‌ها سید علی کیا بود. در این زمان قیام سادات مرعشی در مازندران باعث گردید که سید علی کیا همراه دیگر فرزندان امیر کیا به محضر سید قوام بشتابد و در سال ۷۷۳ق. در آمل به خدمت او برسد. سید قوام به گرمی از او استقبال کرد تا آنجا که در امور دین و دنیا به مشورت با وی پرداخت. سید علی کیا برای بسط و توسعه نهضت شیعی سادات مرعشی در گیلان از افراد بسیار مناسب و برجسته به شمار می‌رفت. چون خود او نیز نظیر سید قوام از نسل امام علی (ع) بود و در سرزمین گیلان مقبولیت و مرجعیت زیادی داشت. سید علی کیا یک سال در خدمت سید قوام گذراند و حتی در یکی از جنگ‌ها در معیت سادات مرعشی به جنگ پرداخت. سید علی با لشکری که مرکب از مریدان او و قوای کمکی سید کمال‌الدین و سید رضی‌الدین پسران سید قوام بود به سمت تنکابن حرکت کرد. جنگ بین سادات و سادات تنکابن در محل نمک آبروی، رخ داد که در نهایت به پیروزی آل کیا انجامید از این جنگ به بعد تاریخ آل کیا حکایت جنگ و گریزهایی است که آن‌ها برای سلطه بر گیلان با ملوک الطوائف متعدد این سرزمین انجام داده‌اند (همان: ۳۲۵).

در ایامی که تازیان با لشکر یزدجرد نبرد می‌کردند یکی از سرداران دیلمی ایران که موتا نام داشت چنان تازیان را به هراس انداخت که مجبور به توقف شدند و از خلیفه عمر مدد خواستند ولی از سوء تصادف در جنگ واجرود بین همدان و قزوین، موتا کشته شد و لشکر ایران پراکنده و راه برای پیشرفت دشمنان باز شد. سپاهیان عرب هر چه کوشش نمودند نتوانستند بر مرز گیلان دست یابند و خود را از جنگ با دیلمیان عاجز دیدند و قزوین را یکی از ثغور یا سرحدات اسلام قرار دادند اعراب از اقامت در این سر حد بیمناک بودند و احادیثی برای فضیلت سکونت در قزوین روایت نمودند. در اواخر قرن اول هجرت، حجاج بن یوسف ثقفی با لشکری عظیم به حدود دیلم آمد و نمایندگان دیلم را خواست و نقشه کوهستان دیلم را به آن‌ها نشان داد و «گفت راه‌های سرزمین شما را بخوبی دانسته‌ایم اگر اطاعت ما را نپذیرید ولایت شما را ویران می‌سازیم. ایشان گفتند تو تنها راه‌های ما را دانسته‌ای ولی پاسبانان راه‌ها

را نشناخته‌ای و با مردم دیلم سخت بجنگید ولی جز کشته شدن جمع کثیری از تازیان کاری از پیش نبرد و مغلوب به قزوین برگشت» (فومنی، ۱۳۵۳: ۳۲۵).

در سال ۱۸۹ هجری هارون خلیفه عباسی به ری آمد و از حکمرانان طبرستان (شروین و وندا هرمز) خراج گرفت ولی با مرزبان پسر جستان شاه دیلم آغاز دوستی نهاده و خراج نخواست بلکه تقاضا کرد متعرض مسلمانان قزوین نشوند. تا حدود دو قرن از هجرت که دوره استیلاء و اقتدار عرب بود دیلمیان در مقابل لشکر عرب سخت مقاومت نمودند، نه مغلوب شدند و نه صلح نمودند و نه خراج دادند و نه اسلام اختیار کردند ولی رفته رفته دانستند که نمی‌توانند تا ابد در کوهستان محصور باشند و از قرن دوم به فکر افتادند که دست اعراب را بکلی از ایران کوتاه کنند و دستگاه خلافت عباسیان را بر هم زنند. از این روی به فکر دوستی با سادات علوی (که دشمنان فراری عباسیان بودند) و به دیلم پناه می‌بردند افتادند. نخستین علوی که به دیلم پناه آورد یحیی بن عبدالله نواده امام حسن (ع) بود (همان: ۲۶) و از آن به بعد کوهستان دیلم مأوا و مأمن علویان شد و دو دشمن خلفا، دیلمیان و علویان با هم متفق شدند و به تدریج دیلمیان مذهب تشیع اختیار کردند. در ۲۵۰ ق.، داعی کبیر حسن بن زید علوی در مازندران خروج کرد. وهسودان شاه دیلم با او بیعت نمود و جستان پسر وهسودان ری و قزوین را بنام داعی گشود. دیلمیان برای مساعدت با علویان صدمات بسیاری متحمل شدند و در جنگ با خلفا زمانی غالب و زمانی مغلوب می‌گردیدند. مردم دیلم نه تنها حمله عرب‌ها را دفع کردند بلکه بارها به نیروهای خلیفه حمله نمودند و آن‌ها را در هم شکستند. علویان از خاندان حضرت علی (ع) که با خلیفه‌های عباسی به مبارزه برخاسته بودند ابتدا به طبرستان و سپس به گیلان پناه آوردند و آن‌گاه پناه دهندگان خود را با وعظ و تبلیغ به قبول دین اسلام علاقه‌مند کردند. مردم گیلان تا نیمه قرن سوم هجری غیر مسلمان باقی ماندند. اکثر آنان و مردم طبرستان چون توسط شیعیان علوی به دین اسلام گرویدند از همان نخست به مذهب شیعه روی آوردند (پارسادوست، ۱۳۷۵: ۴۷).

ابتدای استیلاء سادات علویه بر طبرستان در سال ۲۵۰ق. و انتهای آن در سال ۳۱۶ق. است. عده این سادات با اولاد و ارقاب ایشان بسیار است ولی مهم‌ترین ایشان که بالاستقلال در طبرستان یا گیلانات سلطنت نموده‌اند چهارتن‌اند: اول - حسن بن زید حسنی معروف به داعی کبیر که از سال ۲۵۰-۲۷۰ در طبرستان سلطنت نمود و در این سال اخیر وفات یافت. دوم - برادرش محمد بن زید حسنی، که مدت قدرتش ۲۷۰-۲۸۷ق. است و در این سال اخیر در جنگ با سامانیان در جرجان کشته شد و بعد از این واقعه مدت سیزده سال طبرستان در حوزه سامانیان بود. سوم - حسن بن علی حسینی معروف به ناصرالحق و ناصر کبیر و اطروش که اسلام اهالی گیلان و دیلمان عمده از پرتو مساعی اوست و از سال ۳۰۱-۳۰۴ در طبرستان و گیلان به استقلال سلطنت نمود و در این سال اخیر به اجل طبیعی درگذشت (جوینی، ۱۳۸۵: ۳۰۸). چهارم - حسن بن قاسم حسنی معروف به داعی صغیر که پس از وفات ناصر کبیر از سال ۳۰۴-۳۱۶ در طبرستان و گیلان سلطنت نمود و در آن سال به دست اسفار شیرویه کشته شد و دولت علویان طبرستان منقرض گردید.

مردم سرزمین رویان که مورد ستم و بدرفتاری محمد بن اوس حاکم خلیفه قرار گرفته بودند، از داعی الکبیر حسن بن زید که در ری به سر می‌برد تقاضا کردند تا سوگند وفاداری آن‌ها را بپذیرد او در رمضان سال ۲۵۰هجری به پایتخت رسید و از دیلمی‌ها کمک خواست و امیدوار، پسر لشکرستان، ویهان پسر سهل، فالیزیان و فضل با ششصد نفر به رشت آمدند. بعد از آن‌که حکومت مازندران را به دست گرفت ساکنین آنجا را واداشت تا به مذهب شیعه گرویدند. وهسودان که ابتدا از سید کناره گرفته بود به او ملحق شد و پسرش ملک جستان را که سوگند وفاداری نسبت به حسن بن زید یاد کرده بود به عنوان جانشین انتخاب نمود. او با کمک احمد بن عیسی و قاسم بن علی، عراق، ری، قزوین، ابهر و زنجان را گرفت و دیلمی‌ها از طرف حسن بن زید به حکومت این ناحیه رسیدند (رایینو، ۱۳۵۰: ۴۵۴). در ۲۹۰هجری ناصرکبیر حسن بن علی پس از شکست از سامانیان به کوهستان دیلم پناه برد و مدت ده سال در بین

مردم گیل و دیلم به نشر اسلام پرداخت و بیشتر مردم گیلان به مذهب تشیع گرویدند، سپس ناصر با لشکر گیل و دیلم، مازندران و گرگان را گرفت و سامانیان را بیرون کرد. چون اسماعیل بن احمد سامانی با لشکر خود به طبرستان آمده بود، ناصر الکبیر به دیلمان و گیلان رفت، از اهالی گیلان و دیلمان دعوت نمود، افراد بسیاری بر وی بیعت کردند و از آئین زرتشتی به دین اسلام روی آوردند. در سال ۲۸۷ هجری ناصرکبیر به آمل وارد و با احمد بن اسماعیل سامانی جنگ کرد و ناصر، شکست خورده و بسیاری از دیلمی‌ها کشته شدند و سید ناصر بالاخره به گیلان رفته مدت چهارده سال در آنجا به اجتهاد علوم مشغول بود. «در ایامی که ناصر الحق اهل گیلان را به اسلام درآورد اهالی دیلمان به واسطه همسایگی قزوین و امرای آن حدود که اکثر سنی بودند تقیه می نمودند، لاجرم ناصر الحق به گمان آن که ایشان نیز مذهب اهل سنت دارند لشکر به دیلمان کشید و کار به قتال رسید» (شوشتری، ۱۳۹۴: ۳۷۲).

سبب عمده کامیابی و پیشرفت کار علویان و دیگر مبلغان شیعه در گیلان به خصوص و شمال البرز عموماً کمک ایشان به مردم علیه امیران محلی فئودال و دفاع از بقایای حقوق جماعت‌های روستایی در مقابل متجاوزان بوده است. می‌توان گفت که مردم گیلان اسلام را به صورت مذهب شیعه (زیدیه) پذیرفتند (کشاوری، ۱۳۴۷: ۲۷).

هنگامی که چنگیز خان مغول به ایران حمله کرد و شهرهای ایران را یکی پس از دیگری به تصرف خود درآورد گیلان همچنان مستقل و آزاد بود و به هیچکس خراجی نمی‌پرداخت. برخی از مورخان نوشته‌اند که دشواری راه‌ها مانع از آن بود که خان مغول نیرویی بدان دیار بفرستد. در واقع دوره مغول سرزمین گیلان در اثر شجاعت و مردانگی گیلانیان از تعرض سرداران چنگیز و هلاکو و ایلخانان جانشین آن‌ها مصون ماند. اولجایتو معروف به سلطان محمد خدابنده، نخستین پادشاه مغولی ایران است که اسلام اختیار کرد و به مذهب تشیع گروید. او شهر سلطانیه را بنا نهاد و پایتخت ایران را از تبریز بدان شهر انتقال داد. در سال ۷۰۶ هجری الجایتو خدابنده که خود را پادشاه شیعه مذهب معرفی می‌کرد با لشکر عظیمی از دو

طرف مازندران و آذربایجان به گیلان حمله آورد، پس از اتلاف هزاران مغول و قتل سپهسالار کل و جمع کثیری از سرداران مغول قسمتی از گیلان را غارت نمودند. سرانجام پس از جنگ-های ممتد و فتح‌ها و شکست‌های متناوب، کارگیلان به دلخواه او هموار نشد و مغولان به ابقاء امراء و سلاطین محلی گیلان در برابر تعهد آن‌ها مبنی بر پرداخت خراج ابریشم رضایت دادند. از ظواهر چنین بر می‌آید که امرای گیلان توانستند با بهره‌گیری از امتیاز غیر قابل وصول بودن سرزمین خویش استقلال خود را تا حدود زیادی حفظ کنند. تیمور و اعقاب او نیز نتوانستند در این ناحیه نفوذ کنند و گیلان از دستبرد آن‌ها محفوظ ماند. در اواسط قرن هشتم، سادات شیعه که در عین حال شیوخ درویشان نیز محسوب می‌شدند از نارضایتی مردم مدد گرفته به رهبری سید امیرکیای ملاطی نهضتی بر علیه امرای خودکامه آن سامان بر پا داشته و با استعانت از شیخ مازندران حکومتی در شرق گیلان (بیه پیش) تشکیل دادند که مرکز آن لاهیجان بود و از ۷۷۱ تا ۱۰۰۱ هجری قمری دوام یافت. متأسفانه نهضت مذکور پس از چندی ویژگی‌های اولیه خود را از دست داد. گرچه قشون امیر تیمور قبل از سال ۷۹۷ از گیلان گذشت ولی وی نیز نتوانست بر گیلانی‌ها مسلط شود و به گرفتن خراج از آن‌ها اکتفا کرد. نامه تهدیدآمیز امیر تیمور به سید علی کیا سلطان لاهیجان مبنی بر دعوت وی به تسلیم و فرمانبرداری و جواب تند سید علی کیا در رد دعوت به وضوح مشکلات مهاجم و وضع سیاسی آن زمان گیلان را نشان می‌دهد (کتابی، ۱۳۶۲: ۱۰۱).

حکومت گیلان در این دوره‌ها به صورت ملوک الطوائفی بوده و در دست امراء محلی اداره می‌شد. در بیه پیش سادات کیایان و در بیه پس امراء بومی حکمرانی می‌نمودند و غالباً صفحه گیلان میدان کشاکش سادات و امراء محلی بود و این رویه تا اواسط دوره صفویه ادامه داشت در قرن هفتم اکثر مردم ناحیه کوهستانی جنوب لاهیجان و رانکوه، اسماعیلی مذهب بودند در حالی که مردم ناحیه جلگه‌ای بیه پیش و لشت نشا شیعه زیدی و ساکنین بیه پس سنی

حنبلی بودند، به استثنای رؤسای فومن و ساکنان کوچصفهان که همگی مذهب شافعی داشتند (رایینو، ۱۳۵۰: ۲۶).

در دوره تیموریان، گیلان منطقه‌ای کوهستانی و باتلاقی با جنگل‌های انبوه بود و تحت حکومت یک خاندان شیعه زیدی بود که اختلافات موجود در آن از مرعشیان هم بیشتر بود ناحیه دیلمان جنوبی هم که به خاطر جنگجویان خود شهرت داشت به تازگی جزو قلمرو آنها شده بود. در تاریخ سیاسی آن منطقه کمتر یادی از حکومت مرکزی تیموریان دیده شده است. حاکمان آن جا در درجه نخست با دیگر نیروهای محلی سروکار داشتند و زمانی که کمک بیشتری می‌خواستند به حاکم تیموری متوسل می‌شدند. گیلانیان مستقر در مرز غربی قلمرو تیموریان با دیگر قدرت‌های مرزی و گاه به طور مستقیم با قراقویونلوها سروکار داشتند. امکان داشت سلسله‌های متعدد دیگری هم که تابع تیموریان بودند با آنها رابطه داشته باشند.

مرگ سید رضا کیا حاکم اصلی گیلان باب کشمکش‌های درونی را گشود، ملک کیومرث رستم‌داری از این آشفتگی برای غارت چند منطقه بهره برد گیلانیان سال بعد تلافی کردند و ملک کیومرث با حمله دیگری به این کار واکنش نشان داد در این زمان سید محمد، حاکم گیلان از بیرون کمک خواست و نخست متوجه ساری و سپس امیر الیاس خواجه حاکم شاهرخ در قم شد. هم سید رضی و هم الیاس خواجه با فرستادن نیرو موافقت کردند و سپاه مشترک با ملک کیومرث جنگید و او را شکست داد (فوربزمنز، ۱۳۹۰: ۲۰۳).

در نیمه دوم قرن هشتم هجری پس از برقراری حکومت سادات مرعشی در مازندران، سادات امیر کیایی که سر دودمان آنان سید امیر کیای ملاطی بوده نخست بر تنکابن و سپس بر پیش گیلان یعنی از کناره شرق سفید رود تا سخت‌سر که به اصطلاح آن عصر «بیه پیش» نیز خوانده می‌شد، مستولی شدند. آنگاه قلمرو خود را نیز گسترش دادند و بر دیلمستان، اشکور، کوچصفهان و رشت نیز دست یافتند، آنان مذهب شیعه زیدیه داشته‌اند و در ترویج آن کوشیده‌اند این سادات چون پس از حکومت مغول‌ها در ایران به حکومت پرداخته‌اند از این جهت آنان

را می‌توان زیدیان دوم نامید. سید امیر کیا خود از ائمه زیدیه بود و مدتی در مدرسه‌ی قریه ملاط گیلان به تدریس علوم دینی مشغول بود (شجاع شفیعی، ۱۳۷۷: ۲۷۱). شجره نامه سید امیر کیا با یازده واسطه پدری به امام سجاد(ع) پیوسته است.

در سال ۹۰۷ق. کارکیا سلطان میرزا علی، لشکری را برای جنگ با حکام بیه پس گسیل داشت که وی در کنار سفید رود کوچصفهان شکست خورد و همچنین مدرکی در دست است که مذهب شافعی در کوچصفهان رواج داشته است.

«حکام بیه پس که خود را مستقل و فتح کرده دریافتند، از سر استغنا به ملااحمد طیب پیغام دادند که در اوقات تسلط سلاطین بیه پیش، کوچصفهان بلکه رشت [را] در حیظه تصرف داشتند و این زمان نیز صورت مخالفت از بیه پیش به ظهور رسیده، ولایاتی که شافعی مذهب باشند، جهت ایشان مستخلص سازند تا وظایف صلح به تقدیم پیوندند. حضرت میرزا علی که به بسیاری عدت و شوکت از تمنای مملکت گیری مأیوس و از دقیقه «و ما تنفع العده اذا انقضت المدّة» خالی الذهن بود و از اعدار و انذار امیره اسحق که به موقع قبول نیفتاده، شرمندگی حاصل از این جهت مدعای ایشان را به انجام مقرون گردانید و کوچصفهان را بدو داده و امیره اسحق نیز نامزد استحقاق امیره حسام الدین گردانید و از جانیین به مصالحه راضی شدند و لواحق دلجوئی، به سوابق دوستی پیوست و صورت مخالفت به لطف موافقت مبدل گشت و ریاض عهد، نضارت از سر گرفت و نایره آتش فتنه و حروب، به زلال تحلیف تسکین یافت» (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۲۸).

اوضاع مذهبی گیلان در دوره صفویه

پیش از آنکه صفویان بر سر کار بیایند قدرت سیاسی به طور انحصاری در اختیار سنیان بود. اندیشه‌های شیعی در قرن هفتم تا هشتم، جز در برخی مناطق محدود، بروز و ظهور نداشت. شیخ صفی الدین به سبب زهد و تقوایش در بین پیروان خود محبوبیتی پیدا کرده بود به همین دلیل پس از مرگش فرقه صوفی، مرکز تبلیغات مذهبی شیعه گردید و از طرف عناصر ایرانی پشتیبانی شد. حکومت صفوی‌ها صرفاً یک حکومت سیاسی نبود، بلکه این حکومت در جهت خدمت به دین و ترویج تشیع، اهتمام زیادی نشان می‌داد، به ویژه در زمان شاه اسماعیل و شاه عباس اول که آثار خدمات دینی چشمگیر است. تشیع نه تنها به عنوان مذهب رسمی قرار گرفت بلکه تا حدی به عنوان ایدئولوژی نهضت صفویان و منبع قوانین جزایی و حقوقی ایران شناخته شد. در این دوره اماکن مذهبی شیعه و ائمه اطهار (ع) آباد شد و مزارهای امامزادگان تعمیر و باسازی شد. شیعیان بار دیگر از حالت تقیه خارج شدند و مراسم مذهبی خود را از قبیل عزاداری عاشورا و جشن غدیر علناً برگزار کردند. مدارس طلبگی شیعه ازدیاد یافت و رونق گرفت و صدها طلبه، عالم، مجتهد، فیلسوف، محدث و واعظ تربیت شدند (پهلوان‌پور، ۱۳۹۲: ۲۷).

در اواخر قرن نهم هجری، نواحی غربی گیلان تا اردبیل، از مراکز نفوذ خانقاه اردبیل بوده و در میان مردم و امیران این ناحیه، کسانی بودند که به خاندان شیخ صفی ارادت می‌ورزیدند. زمانی که در سال ۹۰۱ق. سلطان علی به دست رستم بیگ آق قویونلو کشته شد، مریدان خاندان صفوی، اسماعیل را که کودکی خردسال بود، نزد میرزا علی کیا حاکم گیلان بردند و تا چند سال در آن ناحیه از وی مراقبت کردند. شاه اسماعیل در هنگام درنگ خود در گیلان از شش سالگی تا چهارده سالگی، هشت سال پناهنده کار کیا میرزا علی، شاه گیلان بود. پس از آن نیز از شاه اسماعیل حمایت شد تا به اردبیل بازگشت و با کمک یارانش به نهضت پرداخت (جعفریان، ۱۳۷۹: ۴۳).

شاه اسماعیل که هرج و مرج را در مملکت ایران دید، قصد کرد به اردبیل و از آنجا به کشورگشایی پردازد. بنابراین شخصی را نزد کارکیا میرزا علی والی لاهیجان فرستاده، رخصت طلبید و کارکیا به جهت صغر سن شاه اسماعیل و قلت معاون و قوت دشمنان، چندان رضایتی از اقدام شاه اسماعیل نداشت و اجازه نمی‌داد. شاه اسماعیل خود با کارکیا ملاقات کرد و تصمیم عزم خود را معلوم نمود (اسپناچی پاشازاده، ۱۳۷۹: ۴۴).

کارکیا میرزا علی حاکم لاهیجان مردی مؤمن و متعصب به مذهب تشیع بود که ارادت خاصی به سلطان حیدر میرزا، مرشد خانقاه اردبیل داشت. در مورد جریان پناهندگی شاه اسماعیل نزد کارکیا میرزا علی می‌توان گفت، پس از کشته شدن حیدر میرزا به دست یعقوب بیگ حاکم تبریز پسران او علی، اسماعیل و ابراهیم در زندان فارس به مرگ محکوم شدند. کارکیا میرزا علی به کمک فرزندش آن‌ها را از حاکم فارس، ملک منصور خرید و با تشریف خاصی به لاهیجان آورد. خاندان شاه اسماعیل بنیانگذار سلسله صفوی هنگامی که او خردسال بود، هدف خشم دشمنان قرار گرفتند و برادرش علی در معرکه رزم به کشته شد. او به همراه گروهی از صوفیان مخلص، اردبیل را ترک کرد و به خانه کارکیا میرزا علی در لاهیجان رفت (شریعتی فوکلائی، ۱۳۸۸: ۱۲۱). طی چند سالی که صوفی زاده خردسال و همراهان وی در لاهیجان اقامت داشتند، میرزا علی کارکیا و دو برادرش سید هاشم و سلطان حسن از آن‌ها حمایت کرده، از هیچ خدمتی به آن‌ها کوتاهی نکردند و با این که دشمنان پیوسته آن‌ها را مطالبه می‌کردند، آن سه جوانمرد در نگهداری از آنان بسیار کوشیدند. بنابراین خدمت‌ها و احترام این خاندان نزد دودمان سلاطین صفوی و شاه طهماسب همواره کانون توجه بود. به همین سبب هنگامی که سلطان میرزا علی کارکیا درگذشت، شاه طهماسب حکومت بیه پیش (لاهیجان) را به نام نبیره او، خان احمد خان کرد که در این زمان طفلی شیرخواره بود. خان احمد همچنان از محبت و حمایت شاه طهماسب برخوردار بود. حاکم خردسال رفته رفته رشد می‌کرد و رشته امور قلمرو خود را به دست می‌گرفت. بخش دیگر ولایت گیلان یعنی بیه پس

تا این زمان قلمرو فرمانروایی مظفر سلطان، امیر دیباج بود، که خاندان او، خود را از نسل اسحاق نبی می‌دانستند و به سلسله اسحاقیه شهرت داشتند (همان: ۱۲۳).

مرکز اصلی نفوذ و تبلیغات موفق‌آمیز خاندان صفوی گیلان بود. اصرار شاه اسماعیل در پیاده کردن مذهب شیعه، با دشواری چندانی روبرو نشد. این درست است که او تهدیدات فراوانی کرد اما در عمل بسیاری از مردم به طور آرام و طبیعی شیعه شدند، حتی تا زمان شاه عباس هنوز این حرکت تدریجی ادامه داشت. تغییر مذهب بیه‌پس از تسنن به شیعه اثنی عشری بعد از الحاق گیلان به سرزمین‌های ایران در زمان صفویه بوده است (رابینو، ۱۳۶۶: ۲۸). در واقع حرکت شیخی- شیعی را شیخ صفی در همان قرن هشتم پایه گذاری کرد. «ایالت و حکومت امیره حسام الدین والی رشت، جیلان بیه‌پس بود و در دارالملک رشت اقامت داشت. آبا و اجداد عالی‌نژاد آن جناب [نسب] خود را به اسحق نبی- علیه السلام- می‌رسانند و سال‌های دراز است که در آن ولایت به حکومت و ایالت روزگار می‌گذرانند» (حسینی، ۱۳۷۹: ۲۲۱). امیر حسام‌الدین با شاه اسماعیل معاصر بود.

در گیلان دو امیرنشین شیعه حکومت می‌کردند- یکی در لاهیجان (بیه‌پس) و دیگری در رشت (بیه‌پس). مازندران به ده حکومت مستقل تقسیم شده بود. خاندان سادات امیر کیایی گیلان بیه پیش (لاهیجان) از پیروان مذهب شیعه زیدی بودند شاه طهماسب اول که مردی متدین و متعصب بود در سال ۹۳۳ هجری توانست سلطان احمد خان والی (متوفی ۹۴۰) را هنگامی که در دربار به میهمانی آمده بود راضی به پذیرفتن مذهب شیعه اثنی عشری بکند پس از بازگشت والی، رعایای او نیز ناگزیر شدند از وی پیروی کنند. این قطعه روی مهر او حک شده است

تا شد سعادت ابدی راهبر مرا شد رهنمون به مذهب اثنی عشر مرا

خان احمد فرزند کارکیا سلطان حسن که پس از فوت پدر از طرف شاه طهماسب به حکومت گیلان منصوب شده بود، پس از چندی روابط شاه طهماسب با وی به تیرگی و

خصوصت مبدل گردید و کار این کدورت به جایی رسید که شاه تهماسب برای منکوب کردن این حاکم جسور لشکر به گیلان کشید و پیکاری در آن ناحیه درگرفت (ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۷۹). خان احمد در این جنگ تاب مقاومت نیاورده شکست یافت و دستگیر شد و پس از چندی که در قلعه قهقهه محبوس بود او را به قلعه استخر شیراز منتقل کردند. عاملی که شاه تهماسب را به سرکوبی خان احمد مصمم ساخت بی‌اعتنایی وی به تعصب مذهبی شاه تهماسب و منع اکید او در باده‌گساری و موسیقی طرب‌انگیز بود، ولی خان گیلان وسیع‌المشرب و آزاداندیش بود و با مخالفان مذهبی خود به مدارا رفتار می‌کرد با آن‌که پیروان زیدیه شخصیت‌هایی از امامان شیعه که علیه خلیفه وقت قیام مسلحانه نموده‌اند را امام نمی‌دانند و آنان را معصوم تلقی نمی‌کنند، خان احمد ضمن مخالف سرسخت بودن، با آنان به خشونت رفتار نمی‌کرد. خان احمد ضمن آنکه از لحاظ مذهبی خود را «احمد الحسینی» از اعقاب امام سوم شیعیان می‌نامید، به قدرت رسیدن دودمان صفویان را مدیون حمایت خاندان خود می‌دانست (پارسادوست، ۱۳۸۸: ۱۳۶).

بعد از مرگ شاه تهماسب و در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده، خان احمد گیلانی آزاد شد. سلطان محمد خواهر خویش را به عقد او درآورد و حکومت گیلان را به وی برگرداند تا آن‌که شاه عباس کبیر بر اریکه سلطنت ایران جای گرفت. خان احمد چند سال نیز در اوایل پادشاهی او حکومت گیلان را در دست داشت اما در هزارمین سال هجری، شاه عباس نیز بر وی خشم گرفت و رابطه وی با پادشاه مذکور به تیرگی گرایید؛ بخصوص هنگامی که شاه عباس دختر کوچک او را برای فرزند خود صفی میرزا نامزد کرد و خان با این امر موافق نبود، اگر چه خان احمد دختر خود را ناگزیر به دربار قزوین فرستاد اما دیری نگذشت که به سبب بعضی ماجراها و مخالفت‌ها آتش نفاق و خصومت بین او و شاه عباس شعله‌ور گردید و پیکاری میان این دو در گرفت. چون خان احمد یارای مقاومت در خود ندید به خاک عثمانی گریخت و به دربار استانبول پناهنده شد، چنانکه از طرف سلطان عثمانی و وزرای وی نامه‌هایی

برای شفاعت و عفو خان احمد گیلانی و تجدید حکومت وی در گیلان نوشته شد اما شاه عباس در جواب این وساطت نوشت که برای بازگشت خان احمد مانعی در پیش نیست و با آن که حق نعمت را به جای نیاورده است حکومت نقاط دیگری جز گیلان بوی تفویض خواهد شد اما انتصاب وی به حکومت گیلان به سبب آن که اشراف و مردمان ناحیه از جور و طرز حکومت وی به تنگ آمده‌اند و افکار عمومی با او مساعد نیست تجدید امارت و حکومتش در گیلان مخالف مصلحت کشور است. در این هنگام شاه تمام خاک گیلان را به ملک شخصی خودش تبدیل کرد (همان: ۲۲۲). خان احمد شیعه دوازده امامی بود و به مذهب خود علاقه و ایمان قلبی داشت. شاه عباس نیز شیعه دوازده امامی بود، سلطان مراد سوم سنی و مخالف شیعه بود. خان احمد شیعه از سلطان سنی عثمانی تقاضای اعزام نیروی نظامی کرد تا به کمک آن تخت پادشاهی همکیش خود شاه عباس شیعه را واژگون نماید.

بنابراین می‌توان گفت، مازندران و گیلان دو منطقه بسیار مهم که از قدیم به داشتن امیران محلی به ویژه از نسل سادات که بیشتر زیدی مذهب بودند شهرت داشت. این امیران سلطه صفویان را پذیرفتند اما همچنان بر آن جا حکمرانی می‌کردند، این وضعیت بعدها در دوره عباس اول تغییر یافت و با حذف خان احمد خان گیلانی، آن دیار به طور مستقیم زیر نظر صفویان درآمد. خان احمد خان آخرین فرد دودمان کارکیا از سلاطین گیلان است. نسبت این خاندان به احمد الاکبر مشهور به عقیقی کوکبی از نبرگان امام زین العابدین علی بن الحسین (ع) می‌رسید.

موارد زیادی در علاقه و تعصب خان احمد دوم به مذهب تشیع وجود دارد که به مهم‌ترین آن‌ها با توجه به نامه‌های وی می‌توان اشاره کرد: خان احمد دوم در نامه‌ای به میرجلیل قاری گوگه‌ای، از روحانیون صاحب نفوذ قریه گو که در غرب لاهیجان و ناظر امور شرعی منطقه، با مذهب زیدیه به شدت مخالفت می‌کند.

میر جلیل در نامه‌ای از خان احمد تقاضا دارد که از آزار زیدیه و علمایی نظیر میرسلیمان صرف نظر کند. میر جلیل می‌نویسد: «فقیر در اسلام خود دغدغه ندارد. اما آزار ملاسلیمان را صلاح دولت نمی‌دانم. چه بر مذهب حکما و غیرهم بین العلما نفوس را تاثیر بسیار است و توجه قلوب را فواید بی شمار...». نامه‌ی خان احمد خان در جواب نامه‌ی میر جلیل: «و آن سعادت پناه بدانند که مرا با زیدیه بدی هست، به واسطه آن که امام معصوم ما بر اصول ایشان در امامت که خروج به سیف است از امام بیرون می‌برد و لعنت به این مذهب روا باشد که ناصر الحق و بعد از او ابوالحسن در لنکا و تنکابن قبرش واقع است و زیدیان او را مؤید بالله می‌نامند، و امثال او را که این طبقه ادعیه خودشان یحیی و قاسم علیه السلام می‌گویند به گردن خود امام باشد» خان احمد در ادامه همین نامه می‌نویسد: «لعنت بر مذهب و تقوای ایشان باد. من چه ابلهی باشم که در دوستی ائمه معصومین (ع) از باطن زیدی ترسم؟ آن کافران که پیغمبر (ص) ایشان را میکشت و اکثر در دین خود متقی و مستعد و معتقد بودند، کسی ملاحظه تقوای ایشان نمی‌کرد. غرض که با این ملاعین خود را رسوا نکنند مرا چه کار؟ خود دانند و آخرت خود». در واقع خان احمد دوم در جواب نامه میرجلیل، به مخالفت شدید با زیدیه برمی‌خیزد و آن‌ها را کافر می‌خواند و به ایشان لعنت می‌فرستد و کشتن آن‌ها را مباح می‌داند (نوزاد، ۱۳۷۷: ۱۸۵).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه‌گیری

از حکومت‌های محلی در گیلان سادات کیا بودند که بین سده‌های هشتم تا دهم ق.، قسمت وسیعی از گیلان، به ویژه گیلان بیه پیش با مرکزیت لاهیجان را در دست داشتند. سادات کیا از نسل امام علی بن الحسین زین العابدین (ع) بودند که نیاکان آن‌ها چند بار، دست به مهاجرت زدند تا این که در گیلان ساکن شدند. این خاندان ابتدا زیدی مذهب بودند و به هنگام قدرت‌یابی صفویه به تشیع اثنی عشری گرویدند. اگر مردم گیلان آخرین ایرانیانی بودند که به

دین اسلام گرویدند در عوض نخستین کسانی به شمار می‌آیند که در عالم اسلام نیز به نوعی استقلال توجه داشتند آن‌ها با قبول مذاهبی غیر از مذهب تسنن که دین مرسوم دنیای اسلام مخصوصاً مرکز خلافت محسوب می‌شد، مخالفت خود را با بغداد آشکار می‌کردند. از اواخر قرن دوم هجری که علویان فراری از جور و ستم خلفای عباسی به گیلان پناهنده شدند این منطقه مرکز فعالیت شیعیان و مخالفان دستگاه خلافت گردید. در قرن چهارم با روی کار آمدن آل بویه مردم گیلان موفق شدند سیادت خود را تا اقصی نقاط ایران و حتی عراق گسترش دهند. تا زمان شاه عباس گیلان همچنان حکومت‌های مستقل و پادشاهی‌های کوچک داشت. گرچه استقلال گیلان به علل اختلافات شدید فرمانروایان آن با یکدیگر مخصوصاً جنگ‌های متعدد دو ناحیه بیه پیش و بیه پس دچار ضعف شده بود.

نخستین شاهان سلسله صفوی از جمله شاه اسماعیل، شاه طهماسب و سلطان محمد خدابنده کم و بیش استقلال گیلان را محترم می‌شمردند و حتی به ملاحظات سیاسی شاهزادگان درجه اول یعنی دختران و خواهران خود را به ازدواج فرمانروایان گیلان در می‌آوردند تا از حمایت و پشتیبانی آنان برخوردار باشند. فرمانروایان و پادشاهان محلی گیلان نیز متقابلاً برای پادشاهان صفوی احترام زیادی قائل بودند و از برخورد با آنان شدیداً پرهیز می‌کردند زیرا مردم گیلان با توجه به تمایلات مذهبی شاهان صفوی احساسات دوستانه نسبت به آن‌ها ابراز می‌داشتند.

منابع و مأخذ

- آژند، یعقوب (۱۳۶۳)، قیام شیعی سریداران، تهران: نشره گستره.
- ابوالفداء، عماد الدین اسماعیل (۱۳۴۹)، تفویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اصلاح عربانی، ابراهیم (۱۳۶۸)، طلعه کتاب گیلان، تهران: انتشارات گروه پژوهشگران ایران.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۲)، سیمای ایران، تهران: انتشارات آقاییگ.

- اولثاریوس، آدام (۱۳۶۳)، *سفرنامه آدام الثاریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۷۵)، *شاه اسماعیل*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- پهلوان پور، فاطمه (۱۳۹۲)، *تاریخ تشیع در ایران از زوال صفویه تا پایان زندیه*، قم: انتشارات شیعه شناسی.
- ثابتیان، ذبیح الله (۱۳۴۳)، *اسناد و نامه‌های تاریخی دوره صفویه*، با مقدمه ذبیح الله صفا، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- جوینی، علاءالدین عظاملک بن بهاء الدین محمد (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، جلد سوم، محقق محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- رایینو، هل (۱۳۵۰)، *ولایات دارالمرز ایران گیلان*، ترجمه جعفر خمایی زاده، رشت: انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران.
- شجاع شفیعی، محمد مهدی (۱۳۷۷)، *تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی ایران*، تهران: انتشارات اشاره.
- شریعتی فوکلابی، حسن (۱۳۸۸) *حکومت شیعی آل کیا در گیلان*، قم: انتشارات شیعه شناسی.
- شوشتری، قاضی نور الله (۱۳۹۴)، *مجالس المومنین*، جلد اول، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۴۷)، *جغرافیای تاریخی گیلان مازندران آذربایجان از نظر جهانگردان*، بی‌جا: شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.
- عطاری کرمانی، عباس (۱۳۸۶)، *تاریخ شهرهای ایران*، تهران: نشر آسیم.
- فخرائی، ابراهیم (۱۳۵۴)، *گیلان در گذرگاه زمان*، تهران: انتشارات جاویدان.
- فوربزمنز، بناتریس (۱۳۹۰)، *قدرت سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- فومنی، عبدالفتاح (۱۳۵۳)، *تاریخ گیلان*، تصحیح عطاء الله تدین، تهران: کتابفروشی فروغی.
- قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، جلد ۱، مترجم جهانگیر میرزا، تصحیح محدث هاشم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کشاورز، کریم (۱۳۴۷)، *گیلان*، تهران: انتشارات ابن سینا.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳)، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی.

- لاهیجی، علی بن شمس الدین (۱۳۵۲)، تاریخ خانی شامل حوادث چهل ساله گیلان، مصحح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵)، زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات محمود افشار یزدی.
- نوزاد، فریدون (۱۳۷۳)، نامه‌های خان احمد خان گیلانی، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی